

کارل یاسپرس

فلسفه اگزیتانس

لیلا روستایی

ویراسته دکتر بهزاد سالکی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

فهرست

۹	یادداشت مترجم
۱۱	درباره نویسنده
۱۷	آثار یاسپرس
۲۳	یادداشت ویراستار
۲۷	پیشگفتار
۴۳	مقدمه
۵۵	فصل یکم : وجود احاطی
۶۷	فصل دوم : حقیقت
۹۵	فصل سوم : واقعیت
۱۲۳	سخن آخر
۱۲۹	واژه‌نامه
۱۳۵	نمایه

پیشگفتار

کارل یاسپرس در این کتاب کوچک یکی از بهترین و کوتاه‌ترین بیان‌ها را دربارهٔ ویژگی‌های اصلی فلسفهٔ خود و اندیشه‌هایش در باب طبیعت و اهمیت اندیشهٔ فلسفی در زندگی بشری ارائه می‌کند. از آنجایی که نازی‌ها درست در همین موقع او را از کرسی استادی‌اش برکنار کرده بودند، سخنرانی‌های ۱۹۳۷ که در این کتاب گرد آمده‌اند آخرین فرصت او برای بیانیه‌ای عمومی طی چندین سال بودند. این سلسله سخنرانی‌ها شش سال پس از انتشار کتاب *فلسفه‌اش* ایراد شدند. هرچند که اثر عظیم او دربارهٔ *حقیقت* تا ده سال بعد منتشر نشد (و هنوز هم به انگلیسی قابل دسترسی نیست) بخش اعظم آن قبلاً نوشته شده بود و محتوای کتاب حاضر از آن گرفته شده است. در نتیجه، این سه سخنرانی یاسپرس تمام اندیشه‌های اصلی او را در بر می‌گیرد: وجود احاطی یا فراگیر، حقیقت وجودی، استثنا و قدرت، استعلا و تفکر متعالی، عقل، متافیزیک و زبان رمزی، و نسبت بین فلسفه و دو شیوهٔ تفکر بسیار نزدیک به آن یعنی علم و دین.

مطابق نظر یاسپرس، فلسفهٔ وجودی نه جدید است و نه در اساس با آنچه معمولاً از نام فلسفه افاده می‌شود، متفاوت است. یاسپرس در سخنرانی مقدماتی، بلادرنگ تأکید می‌کند که فلسفهٔ آگزیستانس یک بخش تام و تمام از آن چیزی است که او «فلسفهٔ آغازین و واحد» می‌نامد. تنها نکتهٔ جدید دربارهٔ آن این است که آگزیستانس در حال حاضر واژه‌ای کلیدی است. لذا شناخت یاسپرس،

به فهم تصور او از اندیشه فلسفی و نقش اگزیستانس — به عنوان مفهومی که همه امور حول آن گردآوری و سازمان‌دهی می‌شوند — وابسته است. این دو مفهوم جدا از هم نیستند. فلسفه ویژگی‌های یگانه‌اش را از این حقیقت می‌گیرد که توسط انسان به عنوان اگزیستانس فعلیت می‌یابد.

فلسفه، علم و دین. یاسپرس خیلی کم از «فلسفه» سخن می‌گوید. در عوض، او ترجیح می‌دهد اسم مصدر فعل (philosophieren) را که من آن را به عنوان «فلسفه ورزی» ترجمه کرده‌ام به کار ببرد. یاسپرس با کاربرد این اصطلاح بر این حقیقت تأکید می‌کند که فلسفه یک فعالیت است یعنی حرکتی فکری که غایتی نمی‌شناسد و مجموعه‌ای از آموزه‌ها، نظریه‌ها یا حتی مفاهیم را ایجاد نمی‌کند. فلسفه‌ورزی فرایندی از اندیشه به مثابه فعلی درونی است که در آن متفکر با فراروی یا تعالی از هر چیز عینی به آگاهی معتبری از خود و واقعیت می‌رسد. از منظر ذهنیت متفکر، فلسفه‌ورزی می‌تواند به عنوان توضیح یا شرح اگزیستانس توصیف شود. از منظر موضوعاتی که به آن‌ها می‌پردازد، فلسفه‌ورزی جلوه‌ای از مواجهه با وجود (ذاتی) است. این جلوه دو جهت دارد: تأمل در باب طبیعت و حدود معرفت عینی که یاسپرس آن را رویکرد جهانی می‌نامد، و اندیشه‌ای متعالی که در آن خود وجود ظهور می‌یابد و یاسپرس آن را متافیزیک می‌نامد.

فلسفه به تنهایی قادر نیست نظریه‌های عینی فراهم سازد، بلکه به رشته‌های علمی دیگر وابسته است و در مرزهای آن‌ها زندگی می‌کند. فهم فلسفی، تا حدی عبارت است از درک تفاوت بین فلسفه و این رشته‌های علمی دیگر. از نظر یاسپرس علم و دین دو حوزه بسیار محوری برای فلسفه هستند و در واقع منابعی هستند که فلسفه‌ورزی از آن‌ها سرچشمه می‌گیرد.

علم برای فلسفه ضروری است. فیلسوف بدون معرفت علمی، شناختی از جهان ندارد و عملاً نابیناست. اتفاقی نیست که در سراسر تاریخ بزرگ‌ترین فلاسفه با علم آشنا بوده‌اند. در صورتی که فلسفه‌ورزی شامل روش علمی و نیز نتایج آن نباشد، به حدس و گمان صرف، خیال‌پردازی یا شاید بیان علایق یا تمایلات پرشور ذهنی تبدیل می‌شود. به علاوه، یاسپرس در این که مسائل معرفت و واقعیت تماماً مسائل علمی هستند با اثبات‌گرایان موافق است. تنها از

طریق علم می‌آموزیم که اشیا به چه نحوی هستند. به این دلیل فلسفه فی‌نفسه نمی‌تواند هیچ نظریه‌ای از آن خود عرضه کند. وقتی فلسفه سعی می‌کند با ادعای معرفت بدون اتکا به غیر، به یک علم تبدیل شود صورتی مضحک به خود می‌گیرد.

اگر فلسفه، علم نباشد پس علم هم فلسفه نیست. علم فرایندی از تفکر است که شامل مفاهیم و روش‌های دقیق و آشکارا اثبات‌پذیر است. علم بر اساس این ساخت‌ها به واقعیت می‌نگرد. از این رو، علم حدود روشن و مشخصی دارد. هنگامی که واقعیت با آنچه تنها علم آن را می‌شناسد یکی دانسته می‌شود، خود علم به خرافه تبدیل می‌گردد. علم به دیدگاه فلسفی بی‌اساس و محدودی بدل می‌شود که هر چیزی از جمله انسان را به ابژه تبدیل می‌کند. هم وجود و هم هستی بشری، عمق‌شان را از دست می‌دهند. فلسفه‌ورزی وظیفه دارد طبیعت علم و حدود کاربرد آن را نشان دهد. در انجام این امر، فلسفه از علم فراتر می‌رود و به منبع دیگری که فلسفه‌ورزی از آن سرچشمه می‌گیرد گواهی می‌دهد. یاسپرس این منبع را استعلا می‌نامد. در فرایند اندیشه، ورای حدود معرفت علمی، بشر از ساحت استعلایی آگاه می‌گردد. از این طریق، یاسپرس تصدیق می‌کند که هم متفکر و هم واقعیت فراتر از آنند که به شیوه عینی شناخته شوند. هیچ عین شناخته شده‌ای (معلومی)، وجود فی‌نفسه نیست.

اگرچه اغلب یاسپرس مدعی است که علم برای فلسفه ضروری است، اما این هم درست است که روش‌ها و نظریه‌های علم — آن‌گونه که به شیوه‌های مهم و یا جذاب در فلسفه دکارت، لایب‌نیس یا کانت وارد می‌شوند — به محتوای فلسفه او راه نمی‌یابند. بر اساس نظر او، معرفت علمی فیلسوف را از ادعای داشتن معرفت واقعی و عینی دور نگه می‌دارد. اما ورای این، علم یا براساس روش یا بر پایه نتایجش کمک چندانی به فلسفه نمی‌کند. ظاهراً ما برای این که یاد بگیریم که چطور فلسفه‌ورزی نکنیم، باید علم را بشناسیم.

دین، منبع دیگری است که فلسفه‌ورزی از آن سرچشمه می‌گیرد. انسان‌ها همواره از طریق دین اشتیاق خود را برای تعالی خویش و تعالی وجود، ورای جهان طبیعی، بیان کرده‌اند. واقعیت بیش از آن چیزی است که معرفت عینی ما آشکار می‌سازد؛ واقعیت از تمام سطوح درون‌ذات تفکر مفهومی فراتر می‌رود

که به نوبه خود می‌تواند همچون ظواهر این ساحت متعالی به نظر آید. انسان، آن‌گونه که به شیوه دینی به تصور می‌آید، هم‌چنین چیزی بیش از موجود طبیعی است. انسان بیش از آن چیزی است که معرفت عینی‌اش تصور می‌کند. چون دین، انسان را در رابطه با خدا و ورای تمام تصورات و اقتضائات زندگی، تفکر و جامعه در نظر می‌گیرد، تعالی، مقام و آزادی انسان را حفظ می‌کند. به همین دلیل فلسفه‌ورزی، دین را تصدیق می‌کند و در آن منبع تصور خود از استعلا را می‌بیند. خود فلسفه، بدون حس تعالی وجودی که دین منتقل می‌کند ضعیف می‌شود و می‌میرد. واقعیت، که در حالات درون‌ذاتی‌اش متلاشی می‌گردد، تنها اشیای طبیعی معین را شامل می‌شود که مطابق قوانین عینی عمل می‌کنند.

حتی اگر فلسفه شدیداً به دین وابسته باشد باز هم به یک معنی همان قدر با دین در تقابل است که با علم، که کار آن مطلق‌سازی است. نقص اصلی دین در عادتش برای عینیت بخشیدن به ساحت متعالی در نمادهای خاصی است که ادعا می‌شود برای تمام انسان‌ها اعتبار دارند. هر دینی تنها تصور خود از استعلا را کافی می‌داند. دین، یک آرمان بشری، مجموعه‌ای از حقایق و قوانین را برای عمل اعلام می‌کند که تمام انسان‌ها باید خود را با آن‌ها تطبیق دهند. در این فرایند عینیت‌بخشی به آنچه ورای هر عینیتی قرار می‌گیرد، دین آزادی و تعالی انسان را از بین می‌برد و این همان کاری‌ست که علم، آن زمان که مفاهیم عینی‌اش از واقعیت در نوعی عقیده جزمی فلسفی مطلق می‌شوند، انجام می‌دهد.

لذا، فلسفه از علم و دین متمایز و در عین حال به هر دو وابسته است. فلسفه از علم، معرفت انتقادی، واقعی و عینی و از دین مفهوم ساحت متعالی را، اگرچه به شکلی محدود و از این رو غیرقابل قبول، به دست می‌آورد. با این همه، فلسفه در جریان دستیابی به آگاهی از وضعیت بشری و امکانات اصیل آن باید معایب و حدود هر دوی این معارف را نشان دهد. از این رو فلسفه با زیستن در مرزهای معرفت و ایمان دینی، حقیقت خود وجود را، که ورای آن مرزها قرار دارد اما تنها در درون آن‌ها به ظهور می‌رسد، درک می‌کند.

وجود احاطی. مفهوم اساسی در فلسفه یاسپرس مفهوم وجود احاطی (das Umgreifende) است. وجود احاطی عنوانی است برای صورت آگاهی ما از وجود که اساس هر نوع معرفت علمی و عرف عام ماست و در اسطوره‌ها و